

Submit Date: 20 February 2026

Revise Date: 22 June 2026

Accept Date: 29 June 2026

Initial Publish: 15 July 2026

Final Publish: 20 February 2028

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Analysis of the Constituent Elements of the War Crime of Attacks Against Educational Institutions: A Comparative Study of the Minab School Incident and the Jurisprudence of the International Criminal Court

Mazaher Khajvand¹, Davood Soltanian^{2*}, Ahmad Nouri Soa³

1. Department of Criminal Law and Criminology, Nos.C., Islamic Azad University, Noshahr, Iran

2. Department of Law, To.C., Islamic Azad University, Tonekabon, Iran

3. Department of Law, Cha.C., Islamic Azad University, Chalus, Iran

* Corresponding Author's Email: davodsoltanian@yahoo.com

ABSTRACT

The protection of educational institutions during armed conflicts, beyond being an ethical imperative, constitutes a definitive and fundamental obligation within the frameworks of International Humanitarian Law and International Criminal Law. Its objective is to safeguard the right to education and the security of future generations under crisis conditions. Nevertheless, despite the explicit criminalization of intentional attacks against schools under Article 8 of the Rome Statute and the four Geneva Conventions, a profound gap exists between protective legal norms and realities on the ground. This discrepancy forms the central issue of the present study, as parties to conflicts frequently invoke flexible concepts such as military necessity or intelligence error in an attempt to justify attacks on such institutions and evade criminal responsibility. The necessity of this research stems from the fact that an incident such as the attack on the Minab School requires a precise legal examination in order to distinguish tactical errors from organized crimes and to clarify the evidentiary threshold of the mental element in aerial attacks. Accordingly, the principal research question is founded upon determining the legal criteria and constituent elements prescribed by the Rome Statute through which the attack on the Minab School may be identified as a war crime and attributed to the chain of command. Employing a descriptive-analytical methodology and a library-based research approach, this study examines the jurisprudence of the International Criminal Court and compares it with the objective data relating to the incident. The study reaches the key finding that, considering the civilian nature of the target and the use of weapons with disproportionate destructive capacity, the incident satisfies all material and mental elements of a war crime. The findings further indicate that, in the presence of advanced identification and surveillance technologies, claims of error lack legal credibility. Relying on the doctrine of command responsibility, the study concludes that the incident constitutes not merely a grave violation of humanitarian law but also a prosecutable crime, thereby underscoring the growing necessity of strengthening mechanisms for documentation and effective criminal accountability at the international level.

Keywords: War Crimes, Educational Institutions, Rome Statute, International Humanitarian Law, Minab School, Command Responsibility.

How to cite: Khajvand, M., Soltanian, D., & Nouri Soa, A. (2027). Analysis of the Constituent Elements of the War Crime of Attacks Against Educational Institutions: A Comparative Study of the Minab School Incident and the Jurisprudence of the International Criminal Court. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(6), 1-17.



تاریخ ارسال: ۱ اسفند ۱۴۰۴
 تاریخ بازنگری: ۱ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ پذیرش: ۸ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ اولیه: ۲۴ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تحلیل ارکان تشکیل دهنده جنایت جنگی در تعرض به نهادهای آموزشی؛ مطالعه تطبیقی حادثه مدرسه میناب با رویه دیوان کیفری بین‌المللی

مظاهر خواجهوند^۱، داود سلطانیان^{۲*}، احمد نوری سوا^۳

۱. گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد نوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، نوشهر، ایران

۲. گروه حقوق، واحد تنکابن، دانشگاه آزاد اسلامی، تنکابن، ایران

۳. گروه حقوق، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: davodsoltanian@yahoo.com

چکیده

حفاظت از نهادهای آموزشی در جریان مداخلات مسلحانه، فراتر از یک ضرورت اخلاقی، یک تعهد قطعی و بنیادین در چارچوب حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بین‌الملل کیفری محسوب می‌شود که هدف آن صیانت از حق بر آموزش و امنیت نسل‌های آینده در شرایط بحرانی است. با این حال، علی‌رغم جرم‌انگاری صریح حملات عمدی به مدارس در ماده ۸ اساسنامه رم و اسناد چهارگانه ژنو، شکاف عمیقی میان قواعد حمایتی و واقعیت‌های میدانی وجود دارد که مسئله اصلی این پژوهش را شکل می‌دهد؛ به طوری که طرف‌های درگیر اغلب با تمسک به مفاهیم کششانی نظیر ضرورت نظامی یا خطای اطلاعاتی، سعی در توجیه حملات به این مراکز و گریز از مسئولیت کیفری دارند. ضرورت این تحقیق از آنجا ناشی می‌شود که واقعه‌ای نظیر حمله به مدرسه میناب، نیازمند یک کالبدشکافی دقیق حقوقی برای تفکیک خطاهای تاکتیکی از جنایات سازمان‌یافته و تبیین آستانه اثباتی عنصر معنوی در حملات هوایی است. بر این اساس، سوال اصلی پژوهش حاضر بر این محور استوار است که تعرض به مدرسه میناب بر اساس کدام معیارهای حقوقی و ارکان مندرج در اساسنامه رم، به عنوان جنایت جنگی قابل شناسایی و انتساب به زنجیره فرماندهی است. این مطالعه با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد کتابخانه‌ای، ضمن بررسی رویه قضایی دیوان کیفری بین‌المللی و تطبیق آن با داده‌های عینی حادثه، به این یافته‌های کلیدی دست یافته است که واقعه مذکور با توجه به ماهیت غیرنظامی هدف و به کارگیری تسلیحات با قدرت تخریب نامتناسب، واجد تمامی ارکان مادی و معنوی جنایت جنگی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که در حضور فناوری‌های پیشرفته شناسایی، ادعای خطا فاقد وجاهت حقوقی بوده و با استناد به دکترین مسئولیت فرماندهی، این واقعه نه تنها یک نقض فاحش بشردوستانه، بلکه جنایتی قابل تعقیب است که ضرورت تقویت مکانیسم‌های مستندسازی و پیگیری کیفری موثر در سطح بین‌المللی را بیش از پیش نمایان می‌سازد.

کلیدواژگان: جنایات جنگی، نهادهای آموزشی، اساسنامه رم، حقوق بین‌الملل بشردوستانه، مدرسه میناب، مسئولیت فرماندهی.

نحوه استناددهی: خواجهوند، مظاهر، سلطانیان، داود، و نوری سوا، احمد. (۱۴۰۶). تحلیل ارکان تشکیل دهنده جنایت جنگی در تعرض به نهادهای آموزشی؛ مطالعه تطبیقی حادثه مدرسه میناب با رویه دیوان کیفری بین‌المللی. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۶)، ۱۷-۱.

حملات گسترده به زیرساخت‌های آموزشی شناخته می‌شود

(Heller et al., 2021; Solis, 2016).

مسئله اصلی این مقاله بر دو محور استوار است: نخست، آیا تعرض به مدرسه میناب، با فرض احراز شرایط واقعی، واجد ارکان جنایت جنگی (مادی، معنوی و زمینه‌ای) است؟ دوم، رویه دیوان کیفری بین‌المللی چه معیارهایی برای تشخیص این عناصر، به‌ویژه در مورد حمله به اهداف غیرنظامی و بناهای آموزشی، ارائه کرده است؟ فرضیه پژوهش آن است که اگر عناصر مادی، معنوی و زمینه‌ای جنایت جنگی، مطابق با استانداردهای حقوق بین‌الملل کیفری احراز شوند، حمله یا تعرض به نهاد آموزشی می‌تواند مصداق جنایت جنگی باشد. این فرضیه بر اساس مفاد اساسنامه رم و عناصر جرایم استوار است که بر «عمدی‌بودن» و «زمینه مخاصمه» به‌عنوان مؤلفه‌های کلیدی تأکید دارند. روش تحقیق حاضر، توصیفی-تحلیلی است که با استفاده از مطالعه تطبیقی، هنجارهای حقوق بین‌الملل بشردوستانه و کیفری را با رویه دیوان کیفری بین‌المللی و داده‌های حادثه مدرسه میناب مقایسه می‌کند. ابزار اصلی، تحلیل اسناد حقوقی (کنوانسیون‌ها، پروتکل‌ها، اساسنامه رم) و رویه قضایی دیوان خواهد بود.

مبانی نظری و حقوقی حمایت از نهادهای آموزشی

در حقوق بین‌الملل، نهاد آموزشی به کلیه تأسیساتی اطلاق می‌شود که برای مقاصد آموزشی و تربیتی، اعم از ابتدایی، متوسطه و عالی، اختصاص یافته‌اند. این تعریف بر اساس اسناد بنیادین (Dinstein, 2016; Solis, 2016) شامل مدارس، دانشگاه‌ها و مراکز آموزش حرفه‌ای است که به‌صورت ذاتی در زمره اهداف غیرنظامی قرار می‌گیرند. چالش اصلی زمانی بروز می‌کند که یک نهاد آموزشی به‌واسطه استفاده نیروهای نظامی، کارکرد اصلی خود را از دست داده و به یک هدف نظامی بالقوه تبدیل شود (Dörmann, 2003; Hall, 2020). با این حال، باید توجه داشت که ماهیت حقوقی این اماکن بر پایه کارکرد غالب و هدف

حمایت از نهادهای آموزشی در مخاصمات مسلحانه، بخشی اساسی از حمایت از جمعیت غیرنظامی و کارکردهای حیاتی جامعه است. مدارس و مراکز آموزشی، به‌عنوان اماکن غیرنظامی، تا زمانی که هدف نظامی محسوب نشوند، از حمایت حقوق بین‌الملل بشردوستانه برخوردارند. هدف‌گیری این اماکن یا استفاده نظامی از آن‌ها، می‌تواند پیامدهای ناگواری چون محرومیت ساختاری و تداوم خشونت داشته باشد. حقوق بین‌الملل بشردوستانه بر اصول تفکیک، تناسب و احتیاط در حمله تأکید دارد و حمله عمدی به اهداف غیرنظامی، از جمله مدارس، را ممنوع می‌کند (Dinstein, 2016; Solis, 2016). در چارچوب حقوق بین‌الملل کیفری، نقض این قواعد می‌تواند به جنایت جنگی منجر شود. اساسنامه رم، حمله عمدی به اهداف غیرنظامی و به‌طور خاص، حمله عمدی به بناهای اختصاص یافته به آموزش را، چه در مخاصمات بین‌المللی و چه غیر بین‌المللی، جرم‌انگاری کرده است (Dörmann, 2003; Hall, 2020; Triffterer & Ambos, 2019). رویه دیوان کیفری بین‌المللی نیز بر سه محور اصلی تمرکز دارد: عنصر مادی رفتار، عنصر ذهنی (قصد یا علم)، و عنصر زمینه‌ای (ارتباط با مخاصمه مسلحانه). این سه عنصر، پایه‌های اصلی تحلیل حقوقی هرگونه تعرض به نهادهای آموزشی را تشکیل می‌دهند (Schabas, 2016; Stahn, 2017). حادثه مدرسه میناب، به‌عنوان یک مورد مطالعاتی، امکان ارزیابی عملی معیارهای بین‌المللی را فراهم می‌آورد. این حادثه پرسش‌هایی را در مورد ماهیت «تعرض»، «هدف غیرنظامی»، و «ارتباط با مخاصمه مسلحانه» مطرح می‌سازد. تحلیل این حادثه بر اساس داده‌های موجود، می‌تواند به درک بهتر چالش‌های حقوقی و اثباتی در این حوزه کمک کند؛ حوزه‌ای که غالباً با الگوهای تکرارشونده‌ای نظیر نظامی‌سازی مدارس یا

اولیه آن‌ها بنا شده است؛ لذا هرگونه تغییر در این وضعیت نیازمند احراز دقیق معیارهای مشارکت مؤثر در عملیات نظامی است تا از سوءاستفاده‌های احتمالی تحت لوای ضرورت نظامی جلوگیری شود.

در نظام حقوق بین‌الملل بشردوستانه، اصل تفکیک صرفاً یک توصیه اخلاقی نیست، بلکه یک قاعده آمره است که بر اساس آن، اشیاء به دو دسته «اهداف نظامی» و «اشیاء غیرنظامی» تقسیم می‌شوند. مدارس و دانشگاه‌ها به موجب ماهیت خود، طبق مفاد الحاقی (Solis, 2016; Dinstein, 2016) مشمول «فرض غیرنظامی بودن» هستند. این بدان معناست که در صورت بروز شک در مورد کارکرد یک نهاد آموزشی، مهاجم موظف است آن را غیرنظامی تلقی کند. تعرض به این اماکن تنها زمانی مجاز شمرده می‌شود که آن نهاد به واسطه «مکان»، «هدف» یا «کاربری»، مشارکت مؤثری در اقدامات نظامی داشته باشد و انهدام آن «مزیت نظامی قطعی» ایجاد کند (Dinstein, 2016). از منظر تحلیلی، این رویکرد سخت‌گیرانه نشان می‌دهد که بار اثبات تغییر کاربری یک مدرسه از آموزشی به نظامی، تماماً بر عهده طرف حمله‌کننده است و هرگونه استناد مبهم به ضرورت نظامی، فاقد وجاهت حقوقی در پیشگاه محاکم بین‌المللی خواهد بود.

اصل تناسب در مواجهه با نهادهای آموزشی، ابعاد پیچیده‌تری به خود می‌گیرد؛ چرا که آسیب به یک مدرسه صرفاً تخریب فیزیکی سازه نیست، بلکه قطع دسترسی به حق بنیادین آموزش را در پی دارد. فرماندهان نظامی مکلف‌اند پیش از هر حمله، توازن میان «مزیت نظامی مستقیم و محسوس» و «آسیب‌های جانبی به غیرنظامیان و اشیاء غیرنظامی» را برقرار کنند (Dinstein, 2016; Hall, 2020). در واقع، حتی اگر بخشی از یک مدرسه توسط نیروهای دشمن اشغال شده باشد، تخریب کل ساختمان در صورتی که منجر به تلفات گسترده یا محرومیت بلندمدت آموزشی شود، غیرمتناسب و در نتیجه، جنایت جنگی محسوب می‌گردد.

(Solis, 2016). برآیند حقوقی این اصل حاکی از آن است که در ترازوی عدالت بشردوستانه، ارزش کارکردی یک نهاد آموزشی همواره وزنی به مراتب بیشتر از ضرورت‌های تاکتیکی کوتاه‌مدت دارد و فرماندهان نمی‌توانند به بهانه حضور چند رزمنده، کل یک ساختار تمدنی را هدف قرار دهند.

اصل احتیاط نیز جنبه عملیاتی این حمایت را تضمین می‌کند و طرفین را ملزم می‌سازد تا از تمامی ابزارهای موجود برای احراز ماهیت غیرنظامی هدف استفاده کنند. این اصل شامل «احتیاط در حمله» (انتخاب سلاح‌های دقیق و هشدار پیش‌دستانه) و «احتیاط در برابر آثار حمله» (عدم استقرار تجهیزات نظامی در نزدیکی مدارس) است (Solis, 2016; Dinstein, 2016). قصور در اتخاذ این تدابیر، حتی اگر تعمدی در کار نباشد، می‌تواند به مسئولیت بین‌المللی دولت منجر شود. از دیدگاه تحلیلی، اصل احتیاط یک «تعهد به رفتار» است که ارتش‌ها را ناگزیر می‌کند تا پروتکل‌های شناسایی خود را به گونه‌ای تنظیم کنند که نهادهای آموزشی به صورت پیش‌فرض در فهرست «اماکن ممنوعه» قرار گیرند؛ این امر نشان‌دهنده آن است که حقوق بین‌الملل به دنبال ایجاد یک سپر دفاعی پیشگیرانه برای جلوگیری از وقوع فجایع، پیش از شلیک نخستین گلوله است.

در نهایت، تبدیل این نقض‌ها به «جنایات جنگی» در اساسنامه رم، ضمانت اجرای این اصول را تقویت کرده است. جرم‌انگاری صریح «حمله عمدی به بناهای اختصاص‌یافته به آموزش» (Hall, 2019; Triffterer & Ambos, 2020)، نشان از اجماع جهانی بر سر این مطلب دارد که مدارس دارای ارزش معنوی و اجتماعی فراتر از اموال عادی هستند. رویه قضایی دیوان کیفری بین‌المللی در پرونده‌هایی نظیر المهدی، ثابت کرد که حتی تخریب میراث فرهنگی و آموزشی می‌تواند به اندازه جنایات علیه اشخاص، مستوجب کیفر باشد (Schabas, 2016; Stahn, 2017). تحلیل نهایی این نظام حقوقی بیانگر آن است که صیانت

آموزشی را نه صرفاً به عنوان یک سازه فیزیکی، بلکه به عنوان یک «نهاد کارکردی» تحت حمایت قرار می‌دهد؛ به این معنا که هرگونه تعرضی که منجر به سلب ماهیت آموزشی از این اماکن شود، لایه مادی جنایت جنگی را تکمیل می‌کند.

رکن معنوی

تحقق این جنایت منوط به احراز «قصد» و «آگاهی» نزد مرتکب است. بر اساس مفاد عمومی حقوق کیفری بین‌المللی، مرتکب باید هم نسبت به انجام حمله قصد داشته باشد و هم نسبت به وضعیت «غیرنظامی بودن» هدف آگاه باشد (Ambos, 2016). این بدان معناست که اگر مرتکب با وجود آگاهی از ماهیت آموزشی یک بنا، دستور حمله را صادر کند، رکن معنوی محرز است (Schabas, 2016). در مواردی که ادعای «اشتباه در هدف‌گیری» مطرح می‌شود، حقوق بین‌الملل استانداردهای سخت‌گیرانه‌ای را برای پذیرش خطای قابل قبول وضع کرده است تا از گریز مسئولیت به بهانه ناآگاهی جلوگیری شود. از منظر تحلیلی، رکن معنوی در این جنایت بر «اراده معطوف به تخریب نهاد غیرنظامی» استوار است؛ لذا حتی «بی‌اعتنایی مفرط» به وضعیت غیرنظامی یک مدرسه نیز می‌تواند در برخی رویه‌ها نشان‌دهنده وجود قصد غیرمستقیم برای ارتکاب جنایت تلقی شود.

رکن زمینه‌ای

جنایت جنگی تنها در بستری از یک مخاصمه مسلحانه، اعم از بین‌المللی یا غیربین‌المللی، قابل تعریف است. رکن زمینه‌ای ایجاب می‌کند که میان رفتار مجرمانه و مخاصمه جاری، یک «رابطه وثیق» وجود داشته باشد؛ یعنی مخاصمه باید نقش اساسی در ارتکاب جرم یا تصمیم مرتکب ایفا کرده باشد (Dörmann, 2003). این معیار باعث می‌شود که حملات تصادفی یا جرایم عادی که در زمان جنگ رخ می‌دهند اما ارتباطی با عملیات نظامی ندارند، از شمول جنایات جنگی خارج شوند (Solis, 2016). تحلیل این

از نهادهای آموزشی، تنها یک مسئله بشردوستانه نیست، بلکه حفظ زیربنای نظم عمومی بین‌المللی و جلوگیری از بازگشت جوامع به وضعیت گسیختگی ساختاری در دوران پس از جنگ است.

حقوق بین‌الملل، فراتر از نگاه کالبدی به ساختمان‌ها، بر لزوم تداوم آموزش به عنوان یک حق بشری در زمان جنگ تأکید دارد. اسناد متعددی همچون کنوانسیون حقوق کودک و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (Dinstein, 2016; Solis, 2016) بر این ضرورت صحنه گذاشته‌اند. مدارس در زمان مخاصمه، نقشی فراتر از آموزش ایفا کرده و به عنوان کانون‌های امنیت روانی و فیزیکی برای کودکان عمل می‌کنند (Heller et al., 2021; Solis, 2016). از منظر حقوقی، این حمایت ویژه بدین معناست که تعرض به محیط آموزشی، در واقع تعرض به آینده یک جامعه و نقض سلسله‌ای از حقوق بنیادین است که بازیابی آن‌ها سال‌ها به طول می‌انجامد؛ بنابراین، صیانت از این نهادها نه یک انتخاب دیپلماتیک، بلکه یک الزام قطعی برای حفظ بقای ساختارهای مدنی در بطن بحران‌هاست.

ارکان تشکیل‌دهنده جنایت جنگی در تعرض به نهادهای آموزشی

رکن مادی

رکن مادی این جنایت مستلزم ارتکاب رفتاری است که در قالب یک «حمله» تعریف شود. بر اساس دکترین حقوق بین‌الملل کیفری، این حمله باید علیه بناهایی صورت گیرد که به امر آموزش اختصاص یافته‌اند و در لحظه وقوع جرم، هدف نظامی محسوب نمی‌شوند (Werle & Jessberger, 2020). موضوع جرم در اینجا «مال حمایت‌شده» است که شامل مدارس، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی می‌شود، مشروط بر اینکه این اماکن مستقیماً در عملیات نظامی مشارکت نداشته باشند (Cryer et al., 2019). علاوه بر این، باید رابطه‌ای میان عمل مرتکب و نتیجه زیان‌بار—اعم از تخریب فیزیکی یا اخلال در کارکرد آموزشی—برقرار باشد. تحلیل نهایی این رکن نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل، نهاد

و کادر آموزشی بود که به صورت روزمره به فعالیت‌های علمی و تربیتی اشتغال داشتند. شواهد عینی حاکی از آن است که هیچ‌گونه فعالیت نظامی، استقرار ادوات جنگی یا حضور نیروهای مسلح در محیط مدرسه یا حریم بلافاصله آن وجود نداشت، که این امر هرگونه ادعای مربوط به تغییر کاربری مدرسه به هدف نظامی را از اعتبار ساقط می‌کند.

نوع تعرض و الگوی تخریب، فراتر از یک خطای محاسباتی یا انحراف تصادفی پرتابه، نشان‌دهنده اصابت مستقیم و پیاپی به سازه اصلی و کلاس‌های درس است. از منظر بالستیک و فنی، استفاده از تسلیحات با قدرت انفجاری بالا و سیستم‌های هدایت‌شونده در یک محیط آموزشی محصور، فرضیه خسارت جانبی یا غیرعمدی را به شدت تضعیف کرده و ماهیت حمله را به سمت یک تعرض هدفمند و سازمان‌یافته سوق می‌دهد. این حجم از تخریب در یک نقطه متمرکز آموزشی، نشان از آگاهی کامل مهاجم از مختصات جغرافیایی و ماهیت غیرنظامی هدف دارد.

وضعیت قربانیان که اکثراً کودکان در سنین ابتدایی و راهنمایی بودند، عمق نقض حقوق بنیادین بشر و حقوق بشردوستانه را در این واقعه هویدا می‌سازد. شدت انفجارها به گونه‌ای بود که نه تنها منجر به شهادت و جراحت شدید دانش‌آموزان گردید، بلکه زیرساخت‌های آموزشی منطقه را نیز به کلی نابود کرد، که این خود نقض حق بر آموزش در شرایط جنگی محسوب می‌شود. از منظر حقوق بین‌الملل، هدف قرار دادن مکانی که به وضوح دارای نشانه‌های آموزشی است و در زمان حضور غیرنظامیان مورد حمله قرار می‌گیرد، نشان‌دهنده نادیده گرفتن مطلق اصل احتیاط و تفکیک است.

تحلیل دقیق‌تر واقعه نشان می‌دهد که این حمله در زمانی رخ داده که آسمان منطقه کاملاً صاف بوده و امکان شناسایی هدف برای پرنده‌های مهاجم یا اپراتورهای موشکی به راحتی میسر بوده است. این واقعیت که هیچ هشدار قبلی برای تخلیه مدرسه صادر نشده

رکن در تعرض به نهادهای آموزشی بیانگر آن است که اگر حمله به مدرسه به عنوان بخشی از استراتژی جنگی (مثلاً برای تضعیف روحیه غیرنظامیان یا اشغال استراتژیک) انجام شود، وصف «جنایت جنگی» بر آن صادق است و آن را از یک خرابکاری ساده در حقوق داخلی متمایز می‌سازد.

شرایط تشدیدکننده یا عوامل مؤثر

برخی از کیفیات مشدده می‌توانند وخامت جنایت و به تبع آن، مسئولیت مرتکب را افزایش دهند. حملاتی که به صورت «گسترده یا سازمان‌یافته» علیه زیرساخت‌های آموزشی صورت می‌گیرند، نشان‌دهنده یک سیاست مجرمانه فراتر از یک تخلف انفرادی هستند (Cassese et al., 2013). همچنین، استفاده از سلاح‌های با آثار کور و غیرقابل تفکیک در محیط‌های آموزشی که منجر به رنج غیرضروری برای کودکان و غیرنظامیان می‌شود، از مصادیق بارز تشدید جرم است (Dinstein, 2016). علاوه بر این، هدف قرار دادن آگاهانه دانش‌آموزان به عنوان «اشخاص حمایت‌شده ویژه»، ابعاد انسانی جنایت را عمق می‌بخشد. در تحلیل نهایی، این شرایط تشدیدکننده نشان می‌دهند که نظام بین‌الملل به دنبال صیانت از «آسیب‌پذیرترین قشرها» در «امن‌ترین مکان‌ها» است؛ لذا هرگونه سازمان‌یافتگی در تعرض به مدارس، واکنش‌های کیفی قاطع‌تری را در سطح بین‌المللی برمی‌انگیزد.

تحلیل حادثه مدرسه میناب از منظر حقوق بین‌الملل کیفی

شرح اجمالی حادثه

بازسازی واقعه مدرسه میناب نشان‌دهنده یک تراژدی انسانی است که در بستر تنش‌های نظامی رخ داده و ابعاد آن فراتر از یک درگیری ساده مرزی یا داخلی است. بر اساس گزارش‌های میدانی و مستندات موجود، این مدرسه که در منطقه‌ای با تراکم بالای غیرنظامی و دور از پادگان‌ها یا خطوط لجستیک نظامی واقع شده بود، هدف پرتابه‌های انفجاری سنگین قرار گرفت. در لحظه حادثه، مدرسه در ساعات پیک آموزشی قرار داشت و مملو از دانش‌آموزان

قطعیست حقوقی تبدیل می‌کند و هرگونه حمله به آن را از دایره ضرورت نظامی خارج می‌سازد.

در لایه بعدی تحلیل، باید به اصل تناسب نگریست که حتی در فرض وجود یک هدف نظامی مشروع در مجاورت مدرسه، حمله را به دلیل پیامدهای انسانی مفرط، غیرقانونی می‌سازد. اصل تناسب مقرر می‌دارد که آسیب احتمالی به غیرنظامیان و اموال غیرنظامی نباید در مقایسه با مزیت نظامی مستقیم و ملموسی که از حمله انتظار می‌رود، نامتناسب باشد. در واقعه میناب، کشتار دانش‌آموزان و تخریب کامل یک نهاد آموزشی برای دستیابی به هرگونه هدف تاکتیکی مفروض، مصداق بارز عدم تناسب است. «از منظر حقوق کیفری بین‌المللی، زمانی که میزان تلفات غیرنظامی به‌وضوح فراتر از منطق نظامی باشد، حمله دیگر یک اقدام جنگی مجاز محسوب نشده و به قلمرو جنایت جنگی وارد می‌شود» (Solis, 2016).

این عدم تناسب در حادثه میناب به‌قدری فاحش است که به خودی خود می‌تواند دلیلی بر قصد مرتکب برای ایجاد رعب و وحشت یا تخریب زیرساخت‌های حیاتی جامعه غیرنظامی باشد.

علاوه بر این، اثبات این جنایت نیازمند بررسی دقیق اصل احتیاط در حمله است. فرماندهان نظامی موظف‌اند تمامی اقدامات عملی ممکن را برای اطمینان از غیرنظامی بودن هدف و به حداقل رساندن آسیب‌های جانبی اتخاذ کنند. در مورد مدرسه میناب، استفاده از تسلیحات با قدرت تخریب گسترده در یک منطقه پرتراکم آموزشی، نشان‌دهنده نادیده گرفتن آگاهانه این وظیفه است. حقوق بین‌الملل کیفری تأکید دارد که انتخاب ابزار و روش‌های جنگی نباید به‌گونه‌ای باشد که تفکیک میان نظامیان و غیرنظامیان را غیرممکن سازد. وقوع انفجارهای مهیب در قلب یک مدرسه نشان می‌دهد که یا هیچ تلاشی برای احراز هویت هدف صورت نگرفته و یا از روش‌هایی استفاده شده که ذاتاً کور و غیرقابل تفکیک بوده‌اند. «این بی‌توجهی مفرط به جان کودکان، در رویه قضایی بین‌المللی به‌عنوان اماره‌ای بر وجود رکن معنوی تلقی

بود، بر شدت مجرمانه بودن عمل می‌افزاید. در رویه قضایی بین‌المللی، چنین حملاتی که بدون تمایز میان اهداف نظامی و غیرنظامی و با استفاده از تسلیحات نامناسب برای محیط‌های شهری انجام می‌شود، به‌عنوان حملات بی‌رویه شناخته شده و در صورت عمدی بودن، مستقیماً تحت عنوان جنایت جنگی طبقه‌بندی می‌شوند. بنابراین، واقعه میناب را نباید صرفاً یک حادثه ناگوار جنگی تلقی کرد، بلکه این واقعه یک نقض سیستماتیک قواعد آمره بین‌المللی است که به‌منظور تضعیف روحیه غیرنظامیان و تخریب نمادهای ثبات اجتماعی انجام گرفته است. این سطح از خشونت علیه کودکان در سنگر علم، وجدان جمعی بشری را متأثر ساخته و لزوم پیگیری کیفری عاملان و آمران آن را در مراجع بین‌المللی دوچندان می‌کند.

انطباق حادثه با عناصر جنایت جنگی

تحلیل حقوقی واقعه مدرسه میناب فراتر از یک بررسی ساده تراژیک، مستلزم واکاوی دقیق در مبانی بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه و تطبیق جزئیات میدانی با استانداردهای دیوان کیفری بین‌المللی است. برای اثبات این حادثه به‌عنوان یک جنایت جنگی، نخستین و حیاتی‌ترین گام، تبیین نقض فاحش اصل تفکیک است. این اصل که به‌عنوان ستون فقرات حقوق بشردوستانه شناخته می‌شود، طرفین محاصمه را ملزم می‌سازد که اهداف نظامی را از اموال غیرنظامی متمایز کنند. در مورد مدرسه میناب، ماهیت ذاتی بنا به‌عنوان یک مرکز آموزشی، آن را در زمره اموال تحت حمایت ویژه قرار می‌دهد. «بر اساس ماده ۵۲ پروتکل الحاقی اول، اموالی که به‌طور معمول برای مقاصد غیرنظامی استفاده می‌شوند، مانند مدارس، حتی در صورت وجود تردید درباره بهره‌برداری نظامی از آن‌ها، باید غیرنظامی تلقی گردند» (Dinstein, 2016). در این واقعه، فقدان هرگونه شواهد حاکی از استقرار تسلیحات یا نیروهای نظامی در محیط مدرسه، فرض غیرنظامی بودن را به یک

می‌شود؛ چرا که مرتکب با آگاهی از ماهیت مکان و احتمال بالای وقوع فاجعه، آگاهانه ریسک حمله را پذیرفته است» (Ambos, 2016).

در نهایت، انطباق این واقعه با بند (b)(ix) ماده ۸ اساسنامه رم، قطعات پازل جرم‌انگاری را کامل می‌کند. این مقرر به طور مشخص حملات عمدی علیه ساختمان‌های مخصص به آموزش را که اهداف نظامی نیستند، جنایت جنگی قلمداد می‌کند. تحلیل پیوسته این واقعه نشان می‌دهد که تعرض به مدرسه میناب صرفاً یک واقعه اتفاقی در حاشیه جنگ نبوده، بلکه فعلی است که تمامی ارکان مادی و معنوی جنایت را در بر دارد. وجود مخاصمه مسلحانه به عنوان رکن زمینه‌ای، پیوند میان عمل و جنگ را برقرار می‌سازد و ماهیت غیرنظامی هدف، وصف مجرمانه را مستقر می‌کند. از این رو، برای اثبات این حادثه به عنوان جنایتی مغایر با اصول بشردوستانه، باید بر این نکته پافشاری کرد که مدرسه به عنوان پناهگاه دانش و حیات کودکان، تحت هیچ شرایطی نباید بخشی از محاسبات نظامی قرار گیرد و هرگونه انحراف از این اصل، مسئولیت کیفری فردی و بین‌المللی فرماندهان و عاملان را در پی خواهد داشت (Cryer et al., 2019). این رویکرد تحلیلی، ضرورت دسترسی به اسناد فرماندهی و شهادت‌های عینی را برای نمایش پیوستگی میان دستور نظامی و تخریب هدفمند آموزشی برجسته می‌سازد.

چالش‌های اثباتی

در فرآیند دادرسی بین‌المللی و تلاش برای انتساب مسئولیت کیفری در واقعه مدرسه میناب، اثبات ارکان جرم با موانع حقوقی و عملی متعددی روبه‌رو است. دیوان کیفری بین‌المللی برای صدور حکم محکومیت، استانداردهای اثباتی بسیار سخت‌گیری را اعمال می‌کند که گذر از آن‌ها نیازمند مستندسازی دقیق و غلبه بر چالش‌های ساختاری در مناطق جنگی است. این چالش‌های اثباتی را می‌توان در سه محور اساسی مورد تحلیل و بسط قرار داد.

نخستین و پیچیده‌ترین چالش، دشواری اثبات عنصر معنوی یا همان قصد مجرمانه مرتکب است. مطابق ماده سی اساسنامه رم، برای احراز مسئولیت کیفری انفرادی، باید ثابت شود که متهم با قصد و آگاهی اقدام کرده است. در قضیه مدرسه میناب، دادستان ملزم است اثبات کند که فرمانده نظامی یا اپراتور حملات، با علم به ماهیت آموزشی و حضور دانش‌آموزان، عمداً دستور شلیک یا هدایت پرتابه را صادر کرده است. دسترسی به زنجیره فرماندهی، دفاتر ثبت وقایع روزانه جنگی، نقشه‌های عملیاتی هدف‌گذاری و مکالمات رادیویی ضبط‌شده نظامی که تحت تدابیر شدید امنیتی و حفاظتی نگهداری می‌شوند و معمولاً به عنوان اسرار جنگی طبقه‌بندی می‌گردند، عملاً غیرممکن است. در غیاب این مدارک مستقیم، حقوق‌دانان ناگزیرند از روش تحلیل الگوی حملات استفاده کنند. در این رویکرد، دادستان با تکیه بر تکرار اصابت‌ها به سازه اصلی، انتخاب زمان حمله در ساعات درسی و استفاده از تسلیحات هدایت‌شونده به جای تسلیحات هدایت‌ناپذیر، تلاش می‌کند تا اثبات کند چنین تخریب متمرکزی نمی‌تواند ناشی از یک خطای محاسباتی ساده باشد، بلکه نشان‌دهنده یک قصد ثانویه یا پذیرش آگاهانه ریسک کشتار غیرنظامیان است. با این حال، وکلای مدافع معمولاً با طرح ادعاهایی نظیر خطای اطلاعاتی، نقص فنی در سیستم‌های ناوبری یا سپر انسانی قرار گرفتن مدرسه توسط نیروهای مدافع، تلاش می‌کنند در این زنجیره استدلالی تردید ایجاد نمایند.

دومین چالش اساسی، دسترسی به ادله مادی و فیزیکی در مناطق فعال مخاصمه است. صحنه جرم در یک واقعه بمباران جنگی به شدت ناپایدار و در معرض تغییر است. در سناریوی مدرسه میناب، پس از وقوع انفجار، اولویت اول همواره نجات جان بازماندگان و آواربرداری است که این فرآیند به خودی خود باعث دستکاری و تخریب ناخواسته صحنه جرم و از بین رفتن پوکه‌ها، ترکش‌ها و بقایای سیستم‌های تسلیحاتی می‌شود. علاوه بر این،

معیارهای دیوان کیفری بین‌المللی در احراز جنایت جنگی

در تبیین معیارهای دیوان کیفری بین‌المللی برای احراز جنایت جنگی، باید ابتدا به ساختار دوقطبی اساسنامه رم و سند مکمل آن، یعنی عناصر جرایم، رجوع کرد که به‌عنوان نقشه راه قضات و دادستان‌ها در تفکیک وقایع جنگی از جنایات کیفری عمل می‌کند. بر اساس ماده ۸ اساسنامه رم، احراز یک جنایت جنگی مستلزم اثبات همزمان رکن مادی و رکن معنوی (Mens Rea) در بستر یک مخاصمه مسلحانه است. در این چارچوب، نخستین عنصر، وجود یک رفتار مجرمانه مانند هدایت حمله علیه اهداف غیرنظامی است. دومین عنصر، وجود یک رابطه وثیق میان فعل مرتکب و مخاصمه مسلحانه است؛ به این معنا که جرم نباید صرفاً یک اقدام جنایی عادی باشد که در زمان جنگ رخ داده، بلکه باید در پیوند با عملیات نظامی و به پیشبرد اهداف آن یا در سایه اقتدار ناشی از جنگ ارتکاب یافته باشد (Dörmann, 2003). علاوه بر این، مرتکب باید نسبت به شرایط پیرامونی، یعنی وجود مخاصمه و ماهیت غیرنظامی هدف، آگاهی داشته باشد که این امر در رویه دیوان به‌عنوان دانش یا آگاهی تعریف می‌شود.

در بحث عناصر جرایم، دیوان میان حملات علیه اشخاص غیرنظامی و حملات علیه اموال غیرنظامی تفکیک قائل می‌شود، هرچند که هر دو در ذیل جنایات ناشی از نقض اصل تفکیک قرار می‌گیرند. برای احراز جنایت جنگی در مورد اموال، دادستان باید ثابت کند که مرتکب، هدفی را مورد حمله قرار داده است که در زمان وقوع فعل، یک هدف نظامی محسوب نمی‌شد. در اینجا، بار اثباتی بر دوش مدعی است تا نشان دهد که مال مورد نظر، نه به‌واسطه ماهیت، نه مکان و نه کاربردش، هیچ‌گونه کمک مؤثری به عملیات نظامی حریف نمی‌کرده و تخریب آن نیز مزیت نظامی قطعی برای مهاجم به همراه نداشته است (Triffterer & Ambros, 2019). این رویکرد دقیق در عناصر جرایم، مانع از آن

درگیری‌های مستمر نظامی و خطرات امنیتی مانع از حضور به‌موقع بازرسان مستقل بین‌المللی و کارشناسان بالستیک در محل حادثه می‌گردد. مسئله حاکمیت ملی دولت‌ها نیز مانع بزرگی است؛ چرا که بدون همکاری رسمی دولت حاکم بر قلمرو، جمع‌آوری قانونی ادله و حفظ زنجیره حفاظت از ادله که برای پذیرش در محاکم بین‌المللی حیاتی است، با شکست مواجه می‌شود. هرگونه وقفه یا ابهام در نحوه جمع‌آوری، بسته‌بندی و انتقال ترکش‌ها یا قطعات بمب به آزمایشگاه‌های تخصصی، می‌تواند اعتبار این اسناد را در دادگاه مخدوش سازد و مانع از اثبات نوع دقیق سلاح و کشور سازنده آن شود.

سومین چالش، ارزیابی فناوری‌های نوین و شهادت‌های عینی در ترازوی استانداردهای سخت‌گیرانه حقوقی است. در غیاب امکان بازرسی مستقیم و فیزیکی از محل حادثه، دادستان‌ها و نهادهای حقوق بشری به‌طور فزاینده‌ای به گزارش‌های رسمی سازمان‌های بین‌المللی، تصاویر ماهواره‌ای و شهادت شهود، از جمله بازماندگان، معلمان و کادر درمانی تکیه می‌کنند. امروزه تکنیک‌های پزشکی قانونی دیجیتال و تحلیل داده‌های منابع باز، مانند ویدیوهای ثبت‌شده توسط شهروند خبرنگاران و تصاویر تلفن‌های همراه، نقش بی‌بدیلی در بازسازی واقعه، تخمین زاویه برخورد موشک و زمان دقیق انفجار ایفا می‌کنند. با این حال، استفاده از این مدارک دیجیتال در دادگاه با چالش‌های فنی عمیقی روبه‌رو است. اثبات اصالت فنی ویدیوها در عصر جعل عمیق و بازسازی‌های هوش مصنوعی، کار دشواری است. همچنین، ارزیابی اعتبار شهادت شهود، به‌ویژه کودکان آسیب‌دیده از تروما که ممکن است تحت تأثیر شوک روانی یا تلقین‌های محیطی قرار گرفته باشند، نیازمند متدولوژی‌های روان‌شناختی پیچیده‌ای است.

مطالعه تطبیقی با رویه دیوان کیفری بین‌المللی

می‌شود که دولت‌ها به راحتی با تمسک به ضرورت نظامی، هرگونه تخریبی را توجیه کنند.

در بخش دوم، تفسیر دیوان از مفهوم حمله به اهداف غیرنظامی، بر بنیاد ماده ۴۹ پروتکل الحاقی اول استوار است که حمله را به معنای اعمال خشونت علیه حریف، اعم از تهاجمی یا تدافعی، تعریف می‌کند (Stahn, 2017). دیوان در رویه قضایی خود، این تعریف را به گونه‌ای تفسیر کرده است که هرگونه اقدام نظامی که منجر به آسیب فیزیکی به اموال غیرنظامی شود، حتی اگر ناشی از بی‌توجهی مفرط به قوانین جنگ باشد، می‌تواند تحت شمول جنایت جنگی قرار گیرد. تفسیر دیوان از هدف غیرنظامی، تفسیری سلبی است؛ یعنی هر آنچه که بر اساس معیارهای ماده ۵۲ پروتکل الحاقی اول، هدف نظامی نباشد، غیرنظامی تلقی می‌شود. در پرونده‌های مختلف، دیوان تأکید کرده است که اموالی مانند مدارس، بیمارستان‌ها و بناهای مذهبی دارای فرض مصونیت هستند. این بدان معناست که حتی اگر تردیدی در مورد استفاده نظامی از یک مدرسه وجود داشته باشد، فرمانده نظامی ملزم است آن را غیرنظامی تلقی کند، مگر آنکه خلاف آن با ادله قاطع ثابت شود (Schabas, 2016).

علاوه بر این، دیوان در تفسیر خود از حملات، به شدت بر اصل احتیاط تأکید می‌ورزد. از منظر دیوان، صرف هدف قرار ندادن مستقیم یک مال غیرنظامی کافی نیست، بلکه حملاتی که بدون تمایز انجام می‌شوند و در آن‌ها از تسلیحاتی استفاده می‌شود که قادر به تفکیک میان هدف نظامی و غیرنظامی نیستند، در حکم حمله عمدی به اهداف غیرنظامی تلقی می‌شوند. در واقع، دیوان با اتخاذ یک رویکرد حمایتی گسترده، هرگونه حمله‌ای را که با آگاهی از احتمال وقوع آسیب‌های غیرمتناسب به اموال غیرنظامی انجام شود، نقض فاحش قوانین و عرف‌های حاکم بر مخاصمات مسلحانه بین‌المللی قلمداد می‌کند (Werle & Jessberger, 2020). این سطح از تفسیر سخت‌گیرانه نشان می‌دهد که در نظام

حقوقی اساسنامه رم، حمایت از زیرساخت‌های غیرنظامی یک تعهد مطلق است که تنها در شرایط بسیار استثنایی و با اثبات تغییر کاربری قطعی مال به هدف نظامی، قابل خدشه خواهد بود. از این رو، معیارهای دیوان در احراز جنایت جنگی، نه تنها بر فعل فیزیکی تخریب، بلکه بر فرآیند تصمیم‌گیری نظامی و میزان پایبندی فرماندهان به اصول بنیادین حقوق بشردوستانه متمرکز است.

رویه‌های مهم دیوان

واکاوی رویه قضایی دیوان کیفری بین‌المللی در خصوص حملات علیه غیرنظامیان و اموال تحت حمایت، مجموعه‌ای از استانداردهای تفسیری را آشکار می‌سازد که به مثابه قطب‌نمای حقوقی برای تطبیق وقایع میدانی با مفاد اساسنامه رم عمل می‌کنند. در محور نخست، پرونده‌های مرتبط با حمله به غیرنظامیان نشان‌دهنده رویکرد قاطع دیوان در صیانت از اصل تفکیک است. برای نمونه، در پرونده «کاتانگا»، دیوان به دقت واقعه حمله به روستای بوگورو را مورد واکاوی قرار داد و تأکید کرد که هدایت حمله علیه جمعیت غیرنظامی، زمانی که این جمعیت هدف مستقیم عملیات باشند، جنایت جنگی محرز است. دیوان در این رویه تبیین کرد که حتی اگر تعدادی از مبارزان مسلح در میان غیرنظامیان حضور داشته باشند، ماهیت کلی جمعیت به عنوان «غیرنظامی» تغییر نمی‌کند و حمله به کل منطقه به بهانه حضور چند عنصر نظامی، نقض فاحش قوانین جنگی است (Schabas, 2016). همچنین در پرونده «نتگاندا»، دیوان با بسط مفهوم حملات، تعرض به بیمارستان‌ها و مراکز درمانی را به عنوان مصادیق بارز حمله به اهداف تحت حمایت شناسایی کرد و استدلال نمود که چنین حملاتی نه تنها آسیب فیزیکی، بلکه ضربه‌ای جبران‌ناپذیر به ساختار بقای جامعه غیرنظامی وارد می‌آورد (Heller et al., 2021).

پرونده «گابگو»، دیوان تأکید کرد که قصد را می‌توان از شرایط عینی و محیطی استنباط کرد؛ برای مثال، استفاده از تسلیحات سنگین علیه یک هدف که به‌وضوح دارای کاربری آموزشی است و در منطقه مسکونی قرار دارد، اماره‌ای قوی بر وجود قصد مستقیم یا دست‌کم آگاهی از وقوع فاجعه است. این رویکرد دیوان مانع از آن می‌شود که مرتکبان با ادعای «خطای اطلاعاتی»، از بار مسئولیت کیفری بگریزند، چرا که وظیفه تحقیق و احتیاط پیش از حمله، جزئی جدایی‌ناپذیر از عنصر آگاهی تلقی می‌شود (Werle & Jessberger, 2020). این تحلیل‌های رویه‌ای، در مجموع یک نظام حفاظتی مستحکم را ترسیم می‌کنند که در آن هرگونه ابهام در تشخیص هدف یا نادیده گرفتن عمدی وضعیت غیرنظامیان، به نفع حمایت از قربانیان و جرم‌انگاری رفتار مرتکب تفسیر می‌گردد.

نتایج تطبیق با پرونده مدرسه میناب

در گام نخست از رویکرد اثباتی، اثبات وضعیت حقوقی هدف اولویت دارد. برای جرم‌انگاری این واقعه، باید ادله‌ای ارائه شود که نشان دهد مدرسه میناب در زمان حمله، منحصراً دارای کاربری آموزشی بوده و هیچ‌گونه فعالیت نظامی در آن جریان نداشته است. طبق رویه دیوان در پرونده المهدی، اموال تحت حمایت دارای مصونیت ذاتی هستند و بار اثبات تغییر این وضعیت بر عهده حمله‌کننده است. در اینجا، رویکرد اثباتی بر فقدان شواهد دال بر حضور نیروهای نظامی یا تجهیزات جنگی در محوطه مدرسه تمرکز می‌کند. از منظر حقوقی، صرف ادعای وجود هدف نظامی در نزدیکی مدرسه کفایت نمی‌کند، بلکه باید ثابت شود که خود بنای مدرسه به‌طور مؤثر در عملیات نظامی مشارکت داشته است. بر اساس استانداردهای تفسیری، هرگونه شک در وضعیت غیرنظامی یک مکان آموزشی باید به نفع غیرنظامی بودن آن تعبیر شود که این امر مبنای اثباتی برای نقض اصل تفکیک توسط نیروهای آمریکایی را تقویت می‌کند.

در محور دوم، معیارهای تشخیص هدف غیرنظامی در رویه دیوان بر پایه تفسیر مضیق از «هدف نظامی» استوار شده است. دیوان در پرونده «المهدی»، علی‌رغم اینکه موضوع بر تخریب بناهای تاریخی و مذهبی تمرکز داشت، چارچوب مهمی برای تشخیص اشیاء تحت حمایت ارائه داد. بر اساس استدلال دیوان، اموالی که به‌طور ذاتی دارای ماهیت غیرنظامی هستند، مانند مدارس و مساجد، تنها زمانی هدف نظامی تلقی می‌شوند که به‌طور مؤثر در فعالیت‌های نظامی مشارکت داشته باشند (Effective Contribution to Military Action) و تخریب آن‌ها در آن برهه زمانی خاص، یک مزیت نظامی قطعی (Definite Military Advantage) فراهم کند. رویه دیوان در پرونده «نتگاندا» نیز تصریح می‌کند که بار اثبات تغییر کاربری یک بنای غیرنظامی بر عهده مهاجم است؛ یعنی اگر فرمانده‌ای مدعی است که یک مدرسه به دلیل حضور نیروهای دشمن هدف قرار گرفته، باید ثابت کند که استفاده نظامی از آن مکان به‌قدری حیاتی بوده که مصونیت ذاتی بنا را زائل کرده است. در غیاب چنین اثباتی، هرگونه تعرض به بنا، جنایت جنگی محسوب می‌شود (Stahn, 2017).

در محور سوم، تحلیل عنصر ذهنی (Mens Rea) در رویه ICC نشان‌دهنده گذار از قصد ساده به سمت مفاهیم پیچیده‌تری از «آگاهی» و «پذیرش پیامد» است. مطابق ماده ۳۰ اساسنامه رم و تفاسیر ارائه‌شده در پرونده‌های «لوبانگا» و «بمبا»، برای احراز مسئولیت کیفری، مرتکب باید هم نسبت به رفتار خود قصد داشته باشد و هم نسبت به وضعیت هدف (غیرنظامی بودن آن) آگاه باشد. دیوان در رویه قضایی خود، «آگاهی» را تنها به معنای یقین مطلق نمی‌داند، بلکه اگر ثابت شود که مرتکب در شرایطی بوده که می‌دانست یا می‌بایست در جریان عادی وقایع می‌دانست که حمله به نتایج مجرمانه (مانند کشتار دانش‌آموزان) منجر می‌شود، عنصر ذهنی محرز است (Triffterer & Ambos, 2019). در

در گام دوم، تمرکز بر اثبات رکن معنوی از طریق تحلیل ابزارهای حمله و فرآیند تصمیم‌گیری نظامی است. در رویکرد اثباتی علیه یک ارتش مجهز نظیر ایالات متحده، استدلال بر این پایه استوار است که با توجه به دسترسی این نیروها به فناوری‌های پیشرفته شناسایی و اطلاعاتی، احتمال خطای شناسایی به حداقل می‌رسد. لذا، حمله به یک مدرسه که موقعیت جغرافیایی و کاربری آن در نقشه‌های غیرنظامی ثبت شده است، اماره‌ای قوی بر وجود قصد یا دست‌کم آگاهی از نتیجه مجرمانه تلقی می‌شود. طبق تحلیل‌های ارائه‌شده در پرونده بمبا، اگر ثابت شود که فرماندهان نظامی اطلاعات لازم برای تشخیص ماهیت غیرنظامی مدرسه را در اختیار داشتند یا به دلیل بی‌توجهی مفرط از کسب این اطلاعات خودداری کردند، مسئولیت کیفری آن‌ها تحت عنوان جنایت جنگی محرز است. در واقع، اثبات این مطلب که سیستم‌های هدایت دقیق به جای اهداف نظامی، یک مرکز آموزشی را هدف قرار داده‌اند، خود به‌تنهایی دلیلی بر نقض عامدانه یا بی‌پروا بودن نسبت به جان غیرنظامیان است.

ارزیابی انتقادی

نظام حقوقی حاکم بر حمایت از نهادهای آموزشی، علی‌رغم برخورداری از مبانی مستحکمی چون اساسنامه رم و کنوانسیون‌های ژنو، در مواجهه با جنگ‌های نوین دچار چالش‌های تفسیری است. نقطه قوت این چارچوب، جرم‌انگاری صریح حمله به مراکز آموزشی در اساسنامه رم است که به این مراکز مصونیتی هم‌تراز با بیمارستان‌ها می‌بخشد. با این حال، ضعف بنیادین در انعطاف‌پذیری بیش از حد مفهوم ضرورت نظامی نهفته است. قواعد موجود در تفکیک میان کاربری دوگانه از اماکن، وضوح کافی ندارند. وقتی یک ارتش مدعی می‌شود که از یک مدرسه برای مقاصد مخابراتی یا پشتیبانی توسط دشمن استفاده شده است، آستانه اثباتی برای زائل شدن مصونیت بنا بسیار مبهم باقی می‌ماند

که این امر زمینه‌ساز سوءاستفاده از خلأهای تفسیری در عملیات‌های میدانی می‌گردد.

خلأ اصلی در فقدان یک پروتکل اجرایی الزام‌آور برای شناسایی لحظه‌ای وضعیت مدارس در زمان درگیری‌هاست. اگرچه اعلامیه مدارس ایمن گامی مثبت است، اما ماهیت غیرالزام‌آور آن باعث شده که در دکتین‌های نظامی بسیاری از قدرت‌ها، از جمله ایالات متحده، به‌عنوان یک استاندارد عملیاتی قطعی پذیرفته نشود. از منظر تقنینی، عدم تعریف دقیق آستانه خسارت جانبی مجاز در حملاتی که در نزدیکی مدارس رخ می‌دهد، به فرماندهان اجازه می‌دهد تا با استناد به ارزیابی‌های ذهنی از مزیت نظامی، ریسک آسیب به دانش‌آموزان را بپذیرند. این خلأ اجرایی در فرآیند هدف‌زنی، عملاً کارکرد صیانتی حقوق بین‌الملل را در لحظات بحرانی تضعیف می‌کند.

در واقعه‌ای نظیر حمله به مدرسه میناب، تفکیک مسئولیت‌ها بر اساس اساسنامه رم ضروری است. مباشر مستقیم، یعنی خلبان یا اپراتور سامانه، مسئولیت مادی حمله را بر عهده دارد، اما مسئولیت اصلی متوجه آمری است که دستور حمله را صادر کرده است. معاونت نیز در مورد نهادهای اطلاعاتی که داده‌های نادرست یا ناکافی برای هدف‌زنی ارائه داده‌اند، مصداق می‌یابد. نکته کلیدی در اینجا احراز این مطلب است که آیا آمر با علم به وضعیت غیرنظامی مدرسه دستور را صادر کرده یا نسبت به گزارش‌های شناسایی بی‌توجهی عمدی داشته است. در رویه قضایی بین‌المللی، قصد تنها به معنای خواستن نتیجه نیست، بلکه پذیرش آگاهانه احتمال وقوع جنایت نیز کفایت می‌کند.

دکترین مسئولیت فرماندهی مندرج در اساسنامه رم، کلیدی‌ترین ابزار برای انتساب جرم به مقامات بالادست نظامی و سیاسی است. برای تعقیب مقامات عالی‌رتبه آمریکایی در این فرض، نیازی به اثبات صدور دستور مستقیم نیست؛ بلکه کافی است ثابت شود که آن‌ها می‌دانستند یا باید می‌دانستند که نیروهای تحت امرشان در

کاربری نظامی، نقض فاحش حقوق بین‌الملل بشردوستانه است. در واقعه مدرسه میناب، فقدان ادله کافی مبنی بر استفاده نظامی از بنا، در کنار به‌کارگیری تسلیحات با قدرت تخریب بالا، نشان‌دهنده نادیده گرفتن عمدی یا بی‌توجهی مفرط به اصل تفکیک و احتیاط است. تحلیل‌ها ثابت کرد که فناوری‌های پیشرفته نظامی نه تنها از بار مسئولیت نمی‌کاهد، بلکه به دلیل توانایی بالا در شناسایی دقیق، آستانه مسئولیت کیفری فرماندهان را در فرآیند هدف‌زنی افزایش می‌دهند. در پاسخ به این پرسش که آیا تعرض به مدرسه میناب واجد وصف مجرمانه در سطح بین‌المللی است یا خیر، باید با قاطعیت اظهار داشت که این واقعه با توجه به ارکان مادی و معنوی احراز شده، انطباق کاملی با تعاریف مندرج در حقوق بین‌الملل کیفری دارد. زمانی که یک مرکز آموزشی در ساعات فعالیت و در غیاب ضرورت نظامی قطعی هدف قرار می‌گیرد، تمامی عناصر تشکیل‌دهنده یک جنایت جنگی محقق شده است. باید به‌طور جدی بر این اصل تأکید کرد که تعرض به نهادهای آموزشی تنها یک خطای تاکتیکی یا آسیب جانبی ساده نیست؛ بلکه در صورت احراز آگاهی مرتکب از ماهیت غیرنظامی هدف یا قصور فاحش در کسب این آگاهی، این اقدام مصداق بارز جنایت جنگی است. صیانت از حریم آموزش، ستون فقرات حمایت از نسل‌های آینده در زمان مخاصمات است و هرگونه خدشه به آن، وجدان بیدار جامعه جهانی را متأثر ساخته و مستوجب تعقیب در مراجع کیفری بین‌المللی است. برای جلوگیری از تکرار چنین فجایعی، لازم است که رویکرد حقوقی از واکنش‌های پسینی به سمت پیشگیری‌های ساختاری تغییر یابد. این امر مستلزم تعریف پروتکل‌های شناسایی اجباری و ایجاد مناطق امن پیرامون مدارس است تا هیچ ابهامی برای فرماندهان در میدان نبرد باقی نماند. پیشنهاد می‌شود که در اسناد بین‌المللی آینده، حمله به مدارس به‌عنوان جرمی با مجازات‌های تشدید شده و بدون امکان استناد به ضرورت نظامی در مناطق پرجمعیت تعریف شود. این امر می‌تواند بازدارندگی

حال ارتکاب جنایت هستند یا از روش‌های خطرناک برای هدف‌زنی استفاده می‌کنند و با این وجود، اقدامی برای پیشگیری یا تنبیه خاطیان انجام نداده‌اند. این سطح از مسئولیت، زنجیره فرماندهی را مستقیماً در برابر نقض‌های میدانی پاسخگو می‌سازد. برای گذار از وضعیت فعلی به یک نظام حمایتی مؤثر، اتخاذ تدابیر فنی و عملیاتی الزامی است. این تدابیر شامل علامت‌گذاری بصری و الکترونیکی مدارس به‌گونه‌ای است که در سیستم‌های هدف‌زنی پیشرفته به‌طور خودکار به‌عنوان منطقه و لیست اهداف ممنوعه شناسایی شوند. همچنین، ایجاد مناطق عاری از سلاح در اطراف مدارس و ممنوعیت استقرار نیروهای نظامی در شعاع مشخصی از این مراکز، می‌تواند از تبدیل شدن آن‌ها به اهداف احتمالی جلوگیری کند. رویکرد پیشگیرانه باید مدارس را به‌عنوان پناهگاه‌های امن مطلق در دکترین‌های جنگی تعریف کند.

دولت‌ها موظف‌اند قواعد درگیری خود را با استانداردهای سخت‌گیرانه حمایت از آموزش تطبیق دهند. نقش نهادهای بین‌المللی نظیر یونسکو و شورای امنیت در این میان، فراتر از محکومیت‌های سیاسی است؛ آن‌ها باید مکانیسم‌های نظارتی مستقلی برای مستندسازی لحظه‌ای وضعیت مدارس در مناطق جنگی ایجاد کنند. ایجاد یک بانک اطلاعاتی جهانی از مختصات مدارس که به‌طور مداوم به‌روزرسانی و به طرف‌های درگیر ابلاغ شود، می‌تواند عذر خطا در شناسایی را از میان ببرد. در نهایت، حمایت از آموزش در زمان جنگ مستلزم یک اراده سیاسی برای اولویت دادن به حقوق بنیادین بشر بر ضرورت‌های گذارای نظامی است که تنها از طریق تقویت مکانیسم‌های کیفری و نظارتی میسر خواهد شد.

نتیجه‌گیری

تحقیقات انجام‌شده نشان می‌دهد که نهادهای آموزشی به دلیل ماهیت ذاتی خود، در زمره اموال تحت حمایت ویژه قرار دارند و هرگونه حمله به آن‌ها، مگر در موارد استثنایی و اثبات‌شده از

مستندسازی آنی حملات به مراکز آموزشی و جمع‌آوری ادله به شیوه‌ای که در دادگاه‌های بین‌المللی قابل استناد باشد، از اهمیت حیاتی برخوردار است. این مستندات باید شامل داده‌های ماهواره‌ای و گزارش‌های میدانی دقیق باشد تا راه را بر ادعاهای واهی در خصوص خطاهای فنی ببندد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منفعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The protection of educational institutions during armed conflicts constitutes one of the most significant intersections between International Humanitarian Law and International Criminal Law, because schools, universities, and other educational facilities are not merely physical infrastructures but also institutional guarantees of civilian life, social continuity, and the right to education. Under the law of armed conflict, educational institutions are presumed to be civilian objects unless and until they are transformed into military objectives through effective contribution to military action and the existence of a definite military advantage arising from their destruction, capture, or neutralization. This legal protection is grounded in the principles of distinction, proportionality, and precaution, which require parties to a conflict to distinguish at all times between civilian objects and military objectives, to refrain from attacks expected to cause excessive incidental harm, and to take all feasible measures to verify the nature of the target before launching an attack (Dinstein, 2016; Solis, 2016). In the framework of the Rome Statute, intentional attacks against civilian objects and, more specifically, buildings dedicated to education, religion, art,

حقوقی را در برابر قدرت‌های نظامی بزرگ تقویت کند. دولت‌ها باید مفاد اساسنامه رم و کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو را در قوانین جزایی ملی خود بومی‌سازی کنند. تعریف دقیق جرم حمله به مدارس در قوانین داخلی، امکان محاکمه مرتکبان را در دادگاه‌های ملی تحت اصل صلاحیت جهانی فراهم می‌آورد. ضروری است که اصول حقوق بشردوستانه و استانداردهای تشخیص اهداف غیرنظامی به‌طور مستمر در دکترین‌های نظامی و دوره‌های آموزشی نیروهای عملیاتی گنجانده شود. فرماندهان باید بیاموزند که در صورت وجود کوچک‌ترین شک در کاربری یک مدرسه، باید از حمله خودداری کنند. ایجاد نهادهای ناظر مستقل برای

science, or charitable purposes, are criminalized as war crimes when such objects are not military objectives (Dörmann, 2003; Hall, 2020; Triffterer & Ambos, 2019). Accordingly, attacks on schools are not only violations of humanitarian norms but may also generate individual criminal responsibility when the material, mental, and contextual elements of the crime are established. The present study addresses the legal characterization of the Minab School incident by examining whether, assuming the factual conditions are verified, the attack may be classified as a war crime under the standards of the Rome Statute and the jurisprudence of the International Criminal Court.

The study is based on a descriptive-analytical method and adopts a comparative legal approach. It examines the normative structure of International Humanitarian Law and International Criminal Law, with particular attention to the protection of educational institutions, and compares these standards with the legal reasoning developed in the jurisprudence of the International Criminal Court. The analytical framework is organized around three principal elements of war crimes: the material element, the mental element, and the contextual element. The material element concerns the conduct of directing an attack

against an educational building that is not a military objective at the time of the attack. The mental element requires proof that the perpetrator intended the attack and knew, or was aware in the relevant legal sense, that the object was civilian or protected in character (Ambos, 2016; Schabas, 2016). The contextual element requires a close nexus between the alleged conduct and an armed conflict, meaning that the conflict must have played a substantial role in the perpetration of the act and that the act must not merely be an ordinary crime committed during wartime (Dörmann, 2003; Werle & Jessberger, 2020). Through this structure, the study seeks to determine whether the Minab School incident satisfies the legal threshold for classification as a war crime and whether responsibility may be attributed through the chain of command, particularly where the attack was carried out by organized military forces equipped with advanced identification and targeting capabilities.

The theoretical and legal analysis shows that educational institutions benefit from a layered regime of protection. At the first level, they are protected as civilian objects under the principle of distinction. At the second level, they receive reinforced normative protection because of their social function, their association with children and other vulnerable groups, and their contribution to the preservation of civil life during and after conflict. At the third level, International Criminal Law transforms certain attacks against such institutions into punishable conduct through individual criminal responsibility. The presumption of civilian status is particularly important in the case of schools, because uncertainty regarding their use must be resolved in favor of their civilian character unless clear and convincing indicators demonstrate their conversion into military objectives (Dinstein, 2016; Solis, 2016). Even where a school is alleged to have

been used for military purposes, the attacking party bears the burden of verifying whether the object effectively contributes to military action and whether its destruction would provide a concrete and direct military advantage. The proportionality principle further restricts attacks by prohibiting operations in which the expected harm to civilians or civilian objects would be excessive in relation to the anticipated military advantage (Hall, 2020; Solis, 2016). In this regard, the destruction of an educational institution cannot be assessed only in terms of physical damage; it must also be evaluated in light of long-term deprivation of education, psychological trauma, displacement, and the weakening of civilian structures. Thus, the legal value of a school lies not merely in its material form but in its function as a protected civilian institution.

The application of these principles to the Minab School incident indicates that the case, as reconstructed in the study, raises serious grounds for classification as a war crime. The school was described as being located in a civilian area, away from military barracks or logistical routes, and there was no indication of military deployment, weapons storage, or armed activity within the school or its immediate surroundings. These circumstances strengthen the presumption of civilian status and weaken any claim that the school had become a military objective. The pattern of destruction, including direct and repeated impact on the main structure and classrooms, the use of high-explosive weapons or guided systems, and the occurrence of the attack during school hours, supports the inference that the attack was not merely accidental or the result of random projectile deviation. From the standpoint of the material element, the conduct may be characterized as an attack against a protected educational object that was not, on the available facts, a military objective (Cryer et al., 2019; Werle &

Jessberger, 2020). From the standpoint of proportionality and precaution, the use of weapons with broad destructive capacity in an educational environment populated by children and teachers indicates a serious failure to take feasible precautions and to balance the expected civilian harm against any alleged military advantage (Dinstein, 2016; Solis, 2016). Moreover, where advanced surveillance, mapping, and target-identification technologies are available, the credibility of a defense based on targeting error is significantly weakened, because such technologies increase the operational capacity to distinguish civilian objects from military objectives and consequently heighten the responsibility of commanders and operators involved in the targeting process.

A comparative reading of the International Criminal Court's jurisprudence further reinforces the analytical framework of the study. The Court's approach to war crimes emphasizes the need to establish the civilian or protected character of the target, the intentional nature of the attack, and the nexus between the conduct and the armed conflict. In cases addressing attacks against civilians and protected objects, the Court has treated the principle of distinction as a central normative threshold and has considered the overall circumstances of the attack, including the nature of the target, the weapons used, the surrounding environment, and the foreseeable consequences of the operation (Schabas, 2016; Stahn, 2017). The jurisprudential logic emerging from cases such as Katanga, Ntaganda, Al Mahdi, Lubanga, and Bemba demonstrates that intent may be inferred not only from direct orders but also from objective circumstances, including repeated strikes, use of unsuitable weapons in civilian areas, disregard of available intelligence, or failure to verify the target despite the availability of means to do so (Heller et al., 2021; Triffterer & Ambos, 2019). This is particularly relevant to

the Minab School incident, because the evidentiary challenge lies not only in proving the physical occurrence of the attack but also in establishing the mental element and the responsibility of the command structure. The doctrine of command responsibility becomes central where senior military or political authorities knew or should have known that forces under their effective command were committing, or were about to commit, crimes and failed to prevent them or punish the perpetrators (Ambos, 2016; Cassese et al., 2013). Therefore, the incident must be assessed not only as an isolated act of destruction but also as a possible manifestation of defective targeting policy, inadequate precautionary procedures, or deliberate disregard for protected civilian infrastructure.

In conclusion, the study finds that the Minab School incident, on the facts analyzed, contains the principal legal indicators required for classification as a war crime: the existence of a protected educational object, the absence of credible evidence of military use, the use of destructive force against a civilian institution, the foreseeability of serious harm to children and educational personnel, and the connection of the attack with an armed conflict. The findings show that attacks on educational institutions cannot be reduced to tactical mistakes or collateral damage when the attacker knew or should have known the civilian character of the target and nevertheless proceeded with the attack. The study also demonstrates that modern targeting technologies increase, rather than reduce, the responsibility of military commanders, because they diminish the plausibility of claims based on ignorance or misidentification. The broader implication is that the protection of schools in wartime must move beyond declaratory commitments and be strengthened through binding operational protocols, mandatory target-verification

systems, exclusion zones around educational institutions, and reliable international documentation mechanisms. Effective accountability requires not only prosecution after the event but also structural prevention before attacks occur. The protection of education during armed conflict is therefore not merely a humanitarian aspiration; it is a legal necessity for preserving civilian life, safeguarding future generations, and maintaining the minimum foundations of social order in times of war.

References

- Ambos, K. (2016). *Treatise on International Criminal Law: The Crimes and Sentencing*. Oxford University Press.
- Cassese, A., Gaeta, P., Baig, L., Fan, M., Gosnell, C., & Whiting, A. (2013). *Cassese's International Criminal Law* (3rd ed.). Oxford University Press.
- Cryer, R., Friman, H., Robinson, D., & Wilmschurst, E. (2019). *An Introduction to International Criminal Law and Procedure* (4th ed.). Cambridge University Press.
- Dinstein, Y. (2016). *The Conduct of Hostilities under the Law of International Armed Conflict* (3rd ed.). Cambridge University Press.
- Dörmann, K. (2003). *Elements of War Crimes under the Rome Statute of the International Criminal Court: Sources and Commentary*. Cambridge University Press.
- Hall, C. K. (2020). Article 8: War Crimes. In O. Triffterer & K. Ambos (Eds.), *The Rome Statute of the International Criminal Court: A Commentary*. C.H. Beck/Hart/Nomos.
- Heller, K. J., Mégret, F., Nouwen, S., Ohlin, J. D., & Robinson, D. (2021). *The Oxford Handbook of International Criminal Law*. Oxford University Press.
- Schabas, W. A. (2016). *The International Criminal Court: A Commentary on the Rome Statute* (2nd ed.). Oxford University Press.
- Solis, G. D. (2016). *The Law of Armed Conflict: International Humanitarian Law in War* (2nd ed.). Cambridge University Press.
- Stahn, C. (2017). *A Critical Introduction to International Criminal Law*. Cambridge University Press.
- Triffterer, O., & Ambos, K. (2019). *The Rome Statute of the International Criminal Court: A Commentary* (3rd ed.). C.H. Beck/Hart/Nomos.
- Werle, G., & Jessberger, F. (2020). *Principles of International Criminal Law* (4th ed.). Oxford University Press.